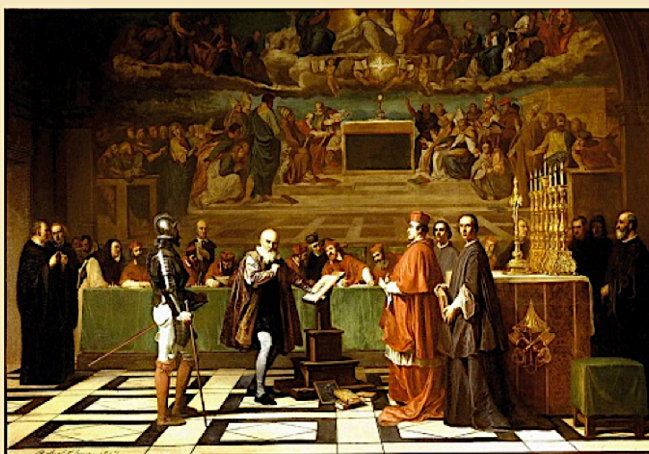


سوسیالیسم و کلیسا



رزا لوکزامبورگ

ترجمه ی آرش جلال منش

سوسیالیسم و کلیسا

رزا لوکزامبورگ

ترجمه ی آرش جلال منش

از زمانی که کارگران در کشور ما و روسیه، مبارزه ای را با حکومت تزاری و سرمایه داران استثمارگر آغاز کردند، هرروز بیش از پیش کشیشانی را می بینیم که در خطابه هاشان از در مبارزه با کارگران مبارز در می آیند. کشیشان با تعصبی غیرمعمول به جنگ با سوسیالیست ها برخاسته و به هر وسیله ای در تلاشند تا آنها را از چشم کارگران بیندازند. مومنانی که روزهای یکشنبه به کلیسا می روند یا در مراسم مذهبی شرکت می کنند، هر روز بیش از پیش مجبور می شوند به جای شنیدن موعظه و کسب آرامش مذهبی، به سخنرانی های خشونت بار سیاسی به مثابه ادعای واقعی علیه سوسیالیسم گوش فرادهند. کشیشان به جای آرامش بخشیدن به مردمی نگران و خسته از زندگی که با ایمان به مسیحیت به کلیسا رفته اند، کارگران اعتصاب گر و مخالفان حکومت را تهدید کرده و به تحمل صبورانه فقر و ستم تشویق می کنند. آنها کلیسا و منبر را به مکانی برای تبلیغات سیاسی تبدیل کرده اند.

کارگران می توانند به راحتی دریابند که نبرد کشیشان و سوسیال دموکرات ها، توسط سوسیالیست ها دامن زده نشده است. سوسیال دموکرات ها در نظر دارند کارگران را متحد و آنها را در مبارزه با سرمایه داری، در مبارزه با استثمارگرانی که آنان را تا آخرین قطره خونشان استثمار می کنند و حکومت تزاری که توده ها را به گروگان گرفته، سازمان دهی کنند. آنها هرگز کارگران را به نبرد با

کشیشان ترغیب نکرده و هیچ گاه تلاش نکرده اند در باورهای مذهبی شان دخالت کنند. هرگز!

سوسیال دموکرات ها در سراسر جهان و از جمله در کشور ما عقیده شخصی را محترم می دانند. هر انسانی می تواند برای دست یافتن به شادی، عقیده یا ایمانی را که دوست دارد، داشته باشد. هیچکس حق ندارد عقاید مذهبی دیگران را تفتیش کرده یا به آنها حمله برد. این طرز فکر سوسیالیست ها است.

کلیسا از سویی به تکفیر سوسیال دموکرات ها پرداخته و از سوی دیگر به کارگران فرمان می دهد تا صبورانه رنج کشند، یعنی صبورانه اجازه دهند تا سرمایه داران استثمارشان کنند. کلیسا به سوسیال دموکرات ها حمله می کند، کارگران را از «شورش» علیه اربابان منع می کند و از آنها می خواهد مطیع ستمگری های حکومتی باشند که مردم بی دفاع را می کشد، میلیون ها کارگر را به کشتارگاه وحشیانه جنگ می فرستد و به ایدای کاتولیک ها، کاتولیک های روس و رافضی ها دست می زند. بدین گونه، کلیسا که خود را سخنگوی اغنیا و مدافع ستم و استثمار می داند، در تضادی آشکار با نظریه مسیحی قرار گرفته است. اسقف ها و کشیشان نه مبلغان آموزه های مسیحی بلکه پرستندگان گوساله زرین و چون شلاقی هستند که بر پیکر فقرا و بی دفاعان فرود می آید. تناقض های آشکار اعمال کلیسا با آموزه های مسیحی هر انسانی را به واکنش وامی دارد. کارگران از این متعجب اند که چرا در مبارزه خود برای رهایی، به جای یافتن متحدانی در خادمان کلیسا، دشمنانی پیدا کرده اند. چه پیش آمده که کلیسا به جای اینکه پناه استثمارشدگان باشد، مدافع ثروت و ستمی خونبار گشته است؟

برای شناخت این پدیده نامتعارف، نگاهی گذرا به تاریخ کلیسا و مراحل تکاملی آن طی قرون و اعصار، کارگشا خواهد بود. سوسیال دموکرات ها می خواهند «کمونیسم» را محقق سازند و این دلیل اصلی ضدیت کلیسا با آنهاست. مسیحیت، آن گونه که می دانیم در روم باستان و در دوران انحطاط امپراتوری وسعت یافت، سرزمینی که ایتالیا، اسپانیا، بخش هایی از فرانسه، ترکیه و فلسطین امروزی و قلمروهایی دیگر را دربر می گرفت. حکومت روم در زمان تولد مسیح شباهتی زیاد به روسیه تزاری امروزی داشت. در یک طرف ثروتمندانی انگشت شمار به بطالت وقت می گذراندند و از تجملات و لذت های زندگی بهره مند بودند و در طرف دیگر توده های انبوه مردمان بودند که در فقر و فلاکت غوطه می خوردند. در ورای این دو حکومتی مستبد، غرق در باتلاق ورشکستگی و خشونت، به شکلی دردناک به ستمگری می پرداخت. سراسر امپراتوری در بی نظمی فروغلتیده و توسط دشمنان خارجی محاصره شده بود و در چنین اوضاعی قوای نظامی مضمحل امپراتور، قساوت خود را بر توده های بی نوا تحمیل می کرد. مزارع لم یزرع و پایتخت، رم، مملو از فقیرانی بود که با چشمانی مملو از نفرت به کاخ های ثروتمندان می نگریستند. توده ها بی نان، بی سرپناه، بی تن پوش و فاقد امکان رهایی از این فقر بودند.

تنها یک تفاوت میان روم در حال انحطاط و امپراتوری تزارها وجود دارد. در روم خبری از سرمایه داری نبود و صنایع سنگین وجود خارجی نداشت و برده داری قانون پذیرفته شده بود. نجبا، ثروتمندان و بازرگانان احتیاجاتشان را از به کار گماردن برده هایی که در جنگ ها نصیبشان شده بود، تامین می کردند. این قشر ثروتمند با ربودن مزارع دهقانان رومی، بر تمامی مناطق ایتالیا (که مرکز

امپراتوری بود) تسلط داشتند. آنان از آنجا که غلات مورد نیاز خود را از استان های فتح شده به عنوان خراج و بدون هزینه تامین می کردند، در استان های خود مزارع، تاکستان ها، باغ های میوه و مراتع بسیاری ساخته بودند که در آنها ارتشی از بردگان زیر شلاق پیش کارها کار می کردند. توده های روستایی که زمین و نانشان به یغما رفته بود از سراسر امپراتوری به سوی پایتخت روانه شدند. ولی آن جا نیز وضعیت زندگی بهتر نبود زیرا همه کارها توسط بردگان انجام می شد. بدین ترتیب در روم ارتشی بزرگ از انسان ها به وجود آمد که هیچ نداشتند- پرولتاریا. کسانی که حتی امکان فروش کار خود را نیز نداشتند. این پرولتاریا که از روستا آمده بود مثل امروز جذب شرکت های صنعتی نمی شد، آنها ناامیدانه قربانی فقر گشته و به گدایان تبدیل می شدند. این توده پرجمعیت بی کار و گرسنه، خیابان ها و حاشیه های شهر رم را فرا گرفته بود و خطری بالقوه برای حکومت و طبقات دارا محسوب می شد.

بردگان بیچاره ای که با آنان مثل حیوان رفتار می شد، برای جامعه روم کار می کردند. در این آشفتگی فقر و تحقیر، ثروتمندانی انگشت شمار به عیاشی و هرزگی وقت می گذراندند. هیچ راهی برای خروج از این شرایط اجتماعی دهشتناک وجود نداشت. پرولتاریا غرغرکنان تهدید به شورش می کرد ولی طبقه ای از گدایان که با خرده نان اضافی اربابان زندگی می کرد، توانایی برپا ساختن نظم اجتماعی جدید را نداشت. از دیگر سو، بردگانی که با کار خود جامعه را سرپا نگاه داشته بودند آنقدر تحقیرشده، متفرق و در زیر یوغ بندگی بودند، آنقدر با آنان همانند حیوان رفتار شده بود و آنقدر از سایر طبقات اجتماعی مجزا شده بودند که نمی توانستند جامعه را متحول کنند. آنان گاه به گاه علیه اربابان می شوریدند و در

نبردهایی خونین تلاش می کردند تا آزادی خویش را به دست آورند، ولی ارتش روم هر بار شورش ها را سرکوب می کرد و هزاران تن از آنان را قتل عام کرده و به صلیب می کشید. در چنین جامعه زوال یافته ای که در آن راهی برای خروج توده ها از این وضعیت تراژیک وجود نداشت، بیچارگان رو به سوی بهشت آوردند تا رستگاری و نجات را در آن بیابند. مسیحیت از دید این موجودات ناشاد، ریسمان نجات و مایه تسلی و دلگرمی بود و از همان آغاز به دین پرولتاریای رومی تبدیل شد.

اولین مسیحیان، در تطابق با موقعیت مادی این طبقه، خواست اشتراکی شدن مالکیت- کمونیسم- را مطرح ساختند. در هنگامه ای که توده ها از تامین معاش خود عاجز بوده و در فقر می مردند، آیا خواست آنان چیزی جز این می توانست باشد؟ دینی که به دفاع از مردم برخاسته بود خواستار این شد که اغنیا، ثروتی را که باید متعلق به همه می بود و نه عده ای انگشت شمار با فقرا تقسیم کنند. دینی که برابری انسان ها را موعظه می کرد آرام آرام به موفقیت های عظیمی دست یافت.

باید گفت که خواست فوق با خواست امروزی سوسیال دموکرات ها مبنی بر اشتراکی شدن مالکیت و ابزار کار و تولید برای زیست بشریت در یک همبستگی موزون، هیچ نقطه مشترکی ندارد. می توان دریافت که پرولتاریای رومی از راهکار زندگی نمی کرد بلکه گذران امورش از راه صدقه های حاکمیت بود. بنابراین

خواست مسیحیان برای مالکیت اشتراکی نه بر پایه تولید بلکه بر پایه مصرف بود. آنها نمی خواستند زمین، کارگاه ها و ابزار کار به مالکیت اشتراکی درآید، بلکه می خواستند همه چیز، خانه، لباس، غذا و دیگر مصنوعات بین آنها تقسیم شود. کمونیست های مسیحی مراقب بودند از منشاء این ثروت ها بازخواست نشوند. کار تولیدی تنها بر عهده بردگان بود. توده مسیحی تنها می خواست صاحبان ثروت مسیحی شده و ثرویشان اشتراکی شود تا همگان از این مواهب در برابری و برادری بهره مند شوند. سازمان اولین مسیحیان کمونیست این چنین بود. کمونیسم مورد نظر اولین مسیحیان چیزی نبود جز مصرف مشترک کالاها. کمونیسم نمی توانست بدون کار مشترک تمامی جمعیت روی زمین و در کارگاه های اشتراکی به وقوع بپیوندد. همانگونه که قبلاً اشاره کردیم در آن زمان امکان برپا ساختن کار اشتراکی (با ابزار تولید اشتراکی) وجود نداشت، زیرا کار نه بر عهده مردمان آزاد که بر عهده بردگانی بود که در حاشیه اجتماع می زیستند. مسیحیت آن گونه که از میان بردن نابرابری در دارایی انسان ها را در دستور کار خود قرار داده بود به از میان بردن نابرابری در کار انسان ها نپرداخت. از این رو تلاش هایش در جهت زدودن نابرابری در توزیع، به ثمر نرسید. در آغاز وقتی مسیحیان کم تعداد بودند، کلیسا به معنای واقعی کلمه وجود نداشت. مومنان جماعاتی دینی و مستقل برپاساخته و در هر شهر به گرد یکدیگر جمع شده بودند. آنان از میان خود شخصی را جهت انجام مراسم و تشریفات مذهبی انتخاب می کردند. هر مسیحی می توانست کشیش اعظم یا اسقف شود. این مناصب انتخابی، قابل عزل و افتخاری بوده و قدرتی جز آنچه جامعه با اراده آزاد بدان ها واگذار کرده بود، نداشتند. با افزایش شمار مومنان، این جوامع پرجمعیت تر و ثروتمندتر

شده و مسئولیت اداره اقتصاد آنها به حرفه ای تبدیل گشت که نیاز به صرف زمان و تمرکز کامل داشت. از آنجا که مسئولان نمی توانستند همزمان با اشتغالات شخصی شان چنین وظایفی را نیز به سرانجام برسانند، سستی مبنی بر انتخاب یک کشیش از اعضای جامعه برای عهده دار شدن وظایف فوق، شکل گرفت. جامعه به این افراد به خاطر از خود گذشتگی شان در راه سر و سامان دادن به امور جامعه، حقوق می داد. بدین گونه در درون کلیسا قشری از کارمندان شکل گرفت و خود را از بدنه اصلی مومنان جدا کرد. کلیسا.

در قرن چهارم، مسیحیت به دین رسمی حکومت روم تبدیل شده و آزار مسیحیان پایان یافت. مراسم مذهبی دیگر در سردابه ها و عمارت های فرسوده انجام نمی گرفت و به تدریج کلیساهایی باشکوه ساخته شد. بدین گونه کلیسا به ثروتی هنگفت دست یافت. در روزهای آغازین، کلیسا تنها وظیفه داشت ثروتی را که نزدش به امانت نهاده شده بود مدیریت کند. ولی در قرن ۱۲ با فرموله کردن قانونی که گفته می شد از کتاب مقدس استخراج شده، به صراحت اعلام کرد که دارایی های کلیسا نه متعلق به مومنان بلکه دارایی شخصی کشیشان و در راس آنها شخص پاپ است. بدین سان مقام های کلیسایی بدل به فرصت هایی سودآور شدند. مقامات کلیسایی دارایی کلیسا را از آن خود دانسته و حتی آن را به خویشاوندان، فرزندان و نوادگانشان می بخشیدند. مایملک کلیسا اینگونه به تاراج رفت و به جیب هزار فامیل کشیشان سرازیر شد.

رابطه کلیسا و توده در گذر زمان تغییر یافت. مسیحیت در آغاز پیامی تسلی بخش برای محرومین و بیچارگان بود و با خود دکترینی بر مبنای مبارزه با نابرابری اجتماعی و ستیز میان فقیر و غنی به همراه داشت ولی چیزی نگذشت که این

معبد برابری و برادری به منبعی جدید برای تولید ستیز اجتماعی بدل گشت. با کنار گذاشتن مبارزه علیه دارایی فردی که توسط اولین رسولان آغاز شده بود، کلیسا به جمع آوری ثروت پرداخت و خود را با طبقات مالکی که با استثمار کار طبقات استثمار شده زندگی می کردند، متحد ساخت. در دوره فئودالی، کلیسا جزیی از طبقه حاکم یعنی نجبا بود و با پشتکار از قدرت آنها در برابر انقلاب دفاع می کرد. در پایان قرن هجده و آغاز قرن نوزده، مردم اروپای مرکزی نظام سرفی و انحصارطلبی نجبا را از میان برداشتند. ولی کلیسا دیگر بار با طبقات حاکم- بورژوازی صنعتی و بازرگانی- متحد شد. امروزه وضعیت تغییر یافته و کلیسا دیگر ثروت چندانی ندارد، ولی اینک «سرمایه» دار شده است و می کوشد درست مثل کاپیتالیست ها، با استثمار توده از طریق بازرگانی و صنعت، سرمایه اش را بارور سازد.

برابری در جامعه ای مبتنی بر برده داری یا جامعه ای بر پایه سیستم سرفی به واقعیت نمی پیوندد، بلکه در زمانه ما یعنی در رژیم سرمایه داری صنعتی قابل تحقق است. آنچه را که اولین رسولان مسیحیت موفق نشدند با خطابه های تند و تیز علیه خودخواهی اغنیا جامه عمل ببوشانند، کارگران آگاه به موقعیت طبقاتی خود در آینده ای نزدیک با فتح قدرت سیاسی در همه کشورها، با درآوردن کارخانه ها، زمین و انواع وسایل تولید از چنگال سرمایه داران و تبدیل آنها به دارایی اشتراکی کارگران، عملی خواهند کرد.

کمونیسم مورد نظر سوسیال دموکرات ها، تقسیم ثروت تولید شده توسط برده ها و سرف ها بین گدایان و ثروتمندان نیست بلکه کار شرافتمندانه و مشترک و بهره مندی شرافتمندانه از مواهب چنین کاری است. سوسیالیسم به معنای بخشش

های سخاوتمندانه اغنیا به فقرا نبوده بلکه به معنی برانداختن کامل هرگونه تفاوت میان غنی و فقیر، با برانگیختن همگان به کار بر مبنای ظرفیت هاشان و سرکوب استثمار انسان توسط انسان است. کلیسا و سرمایه داری انگل از طبقه کارگر سازمان یافته ای که به حقوقش آگاه است و برای به دست آوردن آزادی اش مبارزه می کند، متنفرند زیرا محو حاکمیت سرمایه داری و برقراری برابری میان انسان ها، ضربه ای مهلک، به ویژه بر پیکر کلیسا که وجودش وابسته به استثمار و فقر است، وارد می آورد. از همه اینها گذشته، سوسیالیسم به بشریت نوید خوشبختی ناب و بی غل و غش، نوید منزلت اجتماعی و بیشترین آرامش ممکن را در همین دنیا می دهد. با صراحت می توان گفت که این خوشبختی زمینی است که خادمان کلیسا از آن به مانند طاعون واهمه دارند.

سرمایه داران اجسام توده ها را در غل و زنجیر فقر و بردگی اسیر کرده اند و به موازات آنان کلیسا، به دست یاری آنان و به دنبال منافع خویش، ذهن توده ها را به زنجیر کشیده و آنها را در جهل مرکب نگاه داشته است. کلیسا به خوبی می داند که آگاهی، نقطه پایانی بر قدرتش خواهد بود. کلیسا امروزه با تحریف آموزه های اولیه مسیحیت که هدفش خوشبختی ابدی زمینی بود، سعی دارد ستمدیدگان را قانع سازد که رنج و تحقیری که تحمل می کنند نه به خاطر ساختار اجتماعی معیوب بلکه ناشی از مشیت الهی است و از آسمان ها نشأت می گیرد. بدین گونه کلیسا قدرت، امید، اراده معطوف به خواست آینده ای بهتر و اعتقاد به خود را در کارگران نابود می کند. کشیشان با آموزه های غلط و زهرآگین شان، نگاهبانان جهل و تحقیر توده ها شده اند.

زمانی که حکومت تزاری سرانجام در اثر ضربات پرولتاریای انقلابی در لهستان و روسیه سرنگون شود و آزادی های سیاسی در کشور ما به وجود آید، باید منتظر باشیم سراسقف پاپیل و کشیشان هم مسلکش که امروز علیه چریک ها می غرند، شروع به سازمان دادن کارگران در موسسات ملی و مسیحی کنند. هم اکنون در آغاز حرکت زیرزمینی «دموکراسی ملی» هستیم که تاثیرگذاری آینده کشیشان را تضمین می کند.

کارگران باید آگاه باشند که در فردای انقلاب، سخنان شیرین آنان را باور نکنند که امروز از بالای منابر با شجاعت تمام به دفاع از حکومت تزاری می پردازند، کارگران را می کشند و ماشین سرکوب سرمایه و علت اصلی فقر پرولتاریا شده اند. کارگران برای دفاع از خود در برابر کشیشان باید به سازمان دهی خود در حزب سوسیال دموکرات بپردازند. این پاسخ تمامی حملات کشیشان است: سوسیال دموکراسی به هیچ وجه علیه باورهای مذهبی نمی جنگد، بلکه برعکس، خواستار آزادی کامل عقیده و حداکثر رواداری برای ایمان و اندیشه است. هر که از استثمار دفاع کند و به ادامه حیات رژیم کنونی یاری رساند چه در ردای کشیشی باشد و چه در یونیفورم پلیس، دشمن خونخوار پرولتاریا است.

منبع: marxists.org

بازنشر کتابخانه ی گرایش مارکس